

## بررسی مؤلفه‌های رئالیسم اجتماعی در اشعار فروغ فرخزاد

لیلا قلی پوری\*

## چکیده

رئالیسم، مکتبی ادبی است که در فاصله سال‌های ۱۸۸۰-۱۸۵۰ در اروپا و آمریکا رواج یافت. مهم‌ترین ویژگی آثار رئالیستی آن است که انسان را به عنوان موجودی اجتماعی مطرح می‌کند و ریشه همه رفتارهای نیک و بد او را در اجتماع جستجو می‌کند. مکتب رئالیسم در ایران در اثر آشنایی ایرانیان با غرب به صورت تقلیدی، همسو با انقلاب مشروطیت وارد ادبیات فارسی شد و شاعران و نویسندگان در خلق آثار خود از این مکتب بهره بردند. شاعران زن ایران از جمله فروغ فرخزاد همگی در سرودن اشعار اجتماعی خود گوشه چشمی به این مکتب داشتند. مقاله حاضر با روش تحلیلی-توصیفی و با این هدف که حکومت‌های گوناگون چه تأثیری بر مؤلفه‌های اجتماعی از انقلاب مشروطه تا سال‌های پس از انقلاب داشته است، به بررسی برخی از مؤلفه‌های اجتماعی در شعر شاعر مذکور پرداخته است. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که عنصر زن با اتکا بر محتوای (یأس‌ستیزی، عدل‌پرستی و حق‌طلبی) از مهم‌ترین مؤلفه‌های رئالیسم اجتماعی بوده که در جنبش مؤثر و تحول‌زای نگرش او بر زنان از دیدگاه متفاوت از عوامل مهم در شعر این بانوی ایرانی است.

**کلید واژه‌ها:** مکتب ادبی، رئالیسم اجتماعی، فروغ فرخزاد، مشکلات اجتماعی، شعر معاصر.

\* - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب - ایران.

## مقدمه

رئالیسم در لغت از ریشه (Real) به معنای «واقعیت» گرفته شده است و در مجموع به معنای حقیقت‌جویی و واقع بینی است (گرانث، ۱۳۵۷: ۵۶). در ابتدا منتقدان آثار ادبی، این کلمه را به کار بردند. بعد به تدریج در واژگان نقد ادبی و هنر رایج شد. هنمند می‌نویسد: «رئالیست کسی است که روابط میان افراد را از یک طرف و افکار و امیدها و خیالات واهی و نومیدی‌ها و زبونی‌های آنان را از طرف دیگر، معلول علل معین اجتماعی می‌داند که در محیط معینی به وجود می‌آید و تحت شرایط معینی نابود می‌شود.» (پرهام، ۱۳۴۵: ۳۶)

با نگاهی گذرا به تاریخ ادبیات و هنر اروپا مشاهده می‌شود که نیمه قرن نوزدهم (۱۹۰۰-۱۸۵۰) با چندین جریان ادبی - هنری از جمله رئالیسم و ناتورالیسم همراه بوده است که بازتابی از نگرانی‌های اجتماعی و علمی آن عصر بودند. رئالیسم از میل و گرایش نویسندگان و اندیشمندان جامعه (به ویژه رمان‌نویس‌ها و نقاش‌ها) برای نزدیک کردن هنر با واقعیت به وجود آمد. «هنرمندان این مکتب عقیده داشتند که مناظر زندگانی باید آینه‌وار، بی‌کم و زیاد و بدون دخل و تصرف نمایانده شوند و حقایق طبیعی، در صنایع و ادبیات به شکل کاملاً واقعی ارائه شود» (ایگلتن، ۱۳۸۰: ۲۳).

در مکتب رئالیسم، اصل بر این است که نویسنده در اثر خود تخیل خود را چندان به کار نگیرد، بلکه با بی‌طرفی و به دور از هر گونه قضاوتی تنها راوی یک داستان باشد؛ داستانی درباره زندگی مردم رنج کشیده و ضعیف و کارگران و پیشه‌ورانی که تا آن زمان در هنر و ادبیات توجه زیادی به آن‌ها نشده بود. رئالیسم با گزینش موضوعات عادی بر این نکته اصرار دارد که همان‌گونه که موضوعات سنتی و عجیب ممکن است موضوع ادبیات باشند، موضوعات معمولی و پیش پا افتاده نیز برای ادبیات مفید و مناسب خواهد بود.

نویسندگان رئالیست می‌کوشیدند زندگی مردم زمان خود را به شکلی کاملاً عینی و واقعی در آثار خود منعکس کنند. آنها در واقع منتقدان اصلی جامعه خود بودند و با نشان دادن مشکلات اجتماعی و

فاصله طبقاتی میان مردم و پرده برداشتن از اعمال ناشایست طبقه اشراف، اعتراض خود را به هیأت حاکم ابراز می‌داشتند. مهم‌ترین ویژگی ادبیات رئالیستی، توصیف انسان به صورت موجود اجتماعی است.

### بیان مسأله

برای یافتن ریشه‌های رئالیسم در ایران باید به دوران انقلاب مشروطه بازگردیم. سال‌های ۱۲۷۵ و ۱۳۰۰ش «عصر جایگزینی سرمایه‌داری شهری فردگرا به جای پدرسالاری زمین‌دار است. با شکل‌گیری طبقه بورژوا رشد طبقه شهری، به تدریج مفاهیمی به نام حق حاکمیت، آزادی، انتقاد از حکومت، و نقد خرافات و ارزش‌های سنتی پدیدار شد و به پیدایش جمعیت کتاب‌خوان در طبقه متوسط شهری و تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی و اجتماعی ایران انجامید. چنین نگرشی، به ناگزیر نوشتار و ادبیات همسو با خود را پدید آورد. وظیفه ادبیات تغییر کرد و شکل‌های ادبی جدید مانند نمایش‌نامه و رمان تاریخی و اجتماعی و داستان کوتاه جای کتابت مصنوع و ادبیات اخلاقی و تعلیمی را گرفت» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۶۳-۶۲).

پس می‌توان گفت: ادبیات ایران تا پیش از دوره مشروطه با واقعیت‌های اجتماعی پیوند چندانی نداشت اما در این دوره تحوّل در نگرش شاعران و نویسندگان ایجاد شد و ادبیات به طور کامل تحت تأثیر تحولات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی جامعه قرار گرفت و در پی ارتباط ایرانیان با غرب و اعزام دانشجویان به اروپا، تأسیس مدارس جدید، ورود صنعت چاپ به ایران و ترجمه آثار ادبی و رواج روزنامه‌نگاری، نگاه ایرانی‌ها به واقعیت زندگی تغییر کرد که انقلاب مشروطه (۱۳۸۴ ش / ۱۹۰۵ م) مولود ظهور این نگاه واقع‌گرایانه به انسان و جهان بود.

«افرادی چون ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، عبدالرحیم طالبوف و بسیاری دیگر از روشنفکران و روحانیون مبارز، در خارج از کشور با تمام توان خویش برای مبارزه با استبداد حاکم جنگیدند.» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۵۰) و «عده‌ای از روشنفکران ایرانی به واسطه آشنایی با جامعه اروپایی و فرهنگ آن و بخصوص آشنایی با فلسفه ادبیات اروپایی همگام

با تدوین آرا و عقاید سیاسی انقلاب، به تدریج امکان ورود نظریه‌های جدید در ادبیات را فراهم کردند.» (همان، ۱۳۸۷: ۸۶).

شعر نیز به عنوان بخش بزرگ و مهم ادبیات ایران از این تأثیر بی‌نصیب نماند. با توجه به حوادث تأثیرگذار دنیای بیرون در این دوره، شاعران و نویسندگان، آگاهانه یا ناخودآگاه در چارچوب مکتب رئالیسم آثار خود را خلق کردند. فروغ فرخزاد نیز در اشعار خود از انواع مضامین اجتماعی بهره گرفتند و مشکلات جامعه خود را در اشعارشان بیان کردند.

### پیشینه تحقیق

شعر زنان از مهم‌ترین حوزه‌های ادبیات معاصر به شمار می‌آید و پژوهش‌های بسیاری در این حوزه صورت گرفته است و پیشینه قابل توجهی در این خصوص در بانک اطلاعاتی کشور وجود دارد. فروغ فرخزاد جزو آن دسته از شاعرانی است که در پژوهش‌ها مورد توجه قرار گرفته است و کتاب‌های با ارزشی در خصوص نقد و تحلیل شعرهای او نوشته شده است. شعر این شاعر در مقالات نیز مورد نظر پژوهشگران است به عنوان نمونه سیده اکرم رخشنده و معصومه نعمتی (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مقایسه اشعار نازک الملائکه و فروغ فرخزاد از منظر نقد اجتماعی» به بررسی تطبیقی برخی از مضامین اجتماعی این دو شاعر پرداخته است. اما با جستجو در کتب، نشریات، پایانامه‌های دانشجویی پژوهش‌های منحصر بفردی که به بررسی رئالیسم اجتماعی در شعر فروغ فرخزاد پرداخته باشد، به نظر انجام نیافته است.

### بحث و بررسی

#### فروغ فرخزاد

فروغ در ۱۵ دی ماه ۱۳۱۳ در تهران متولد شد. پدر او افسر ارتش بود. در پانزده یا شانزده سالگی با پرویز شاپور ازدواج کرد، اما بعد از سه سال جدا شد. ثمره این ازدواج پسری به نام کامیار بود. جامعه کوچک فروغ، خانواده‌ای با استعداد و فرهنگی بودند و همه خواهران و برادران او در کار هنر با تحصیلات عالی صاحب نام و مقامند. شهرت فروغ و آن همه پیشرفت در کار

شعر، حاصل دوازده سال آخر عمر اوست: فروغ فرخزاد ۱۲ سال پیش از درگذشتش اولین شعرش را به مجله روشن فکر سپرد و همان هفته بود که صدها هزار نفر با خواندن شعر بی پروای او با نام شاعره‌ای آشنا شدند که چندی بعد به اوج شهرت رسید و آثارش هواداران بسیار یافت و در همان روزها بود که یکی از شاعران معروف، او را در بی‌پروایی و دریدن پرده ریاکاران به حافظ تشبیه کرد و نوشت: «که اگر در قدرت کلام هم به پای لسان الغیب برسد حافظ دیگری خواهیم داشت.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۶-۲۵۵). فروغ تحصیلات دانشگاهی نداشت و رشته دبیرستانی او هم ادبی نبود، با مطالعه زیاد با ادبیات فارسی آشنایی یافته بود «فروغ با زبان‌های ایتالیایی، آلمانی و فرانسه به قدر احتیاج آشنا بود. اما به تحصیل مرتب و متودیک زبان انگلیسی طی چهار سال، این زبان را هم در مکالمه و هم در نوشتن و ترجمه خوب فرا گرفته بود. نمایشنامه ژان مقدس (از برنارد شاو)، سیاحتنامه هنری میلر در یونان با عنوان ستون سنگی ماروس را ترجمه کرده بود که هنوز چاپ نشده ترجمه ژان مقدس شرح زندگی ژاندارک است...» (م. آزاد، ۱۳۷۶: ۴۳)

### رسالت اجتماعی

فروغ به اقتضای هنر و در حد توانایی‌هایش، هر روز با انسان و واقعیات اجتماع خویش مواجه شده است. «و هر روز بیش از پیش به هستی آدمی پی برده است. شاید از همین رو است که نشان‌هایی از اندیشه‌ها و تأمل‌های اجتماعی گوناگون در شعر او دیده می‌شود. هم از نوع گرایش و اندیشه «شکست» شعر دهه سی نشان دارد و هم نمودهایی از گرایش آغازین شعر «حماسی» دهه پنجاه را در شعرهای او می‌توان یافت. هم حرکت رو به عمق و گسترش یابنده شعر دهه چهل را آثار او می‌توان یافت ... همچنین همه آن چیزها که ذهن انسان شاعر را در آن دوران می‌تواند تحت تأثیر قرار دهد، متأثر شده است. این نشان‌ها، نشان‌های اندیشه انسان ایران در آن روزگار است، او در گذر پلاینده و خلاق خویش، از همه مایه گرفته، و از همه گذشته است.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۶۲)

ضیا مؤخّذ در جواب سؤال «فروغ چقدر متأثر از جامعه بوده که در آن زندگی می‌کرده است؟ می‌گوید: «خیلی متأثر بوده فروغ، جامعه روشن‌فکری زمان خودش را به شدت زیر سؤال می‌برد. در

واقع مخاطب فروغ بیشتر طبقه متوسط هستند. طبقه متوسط فرهنگی؛ روشنفکرها و هنرمندها به این طبقه خیلی با دید انتقادی نگاه می‌کنند. یک مقدار هم به مسایل زن در جامعه ما می‌پردازد و در مواردی خیلی صراحت به خرج می‌دهد. ظاهراً قصدش هم لزوماً مسایل فمینیستی نیست، دارد به نوعی خودش و مشکلات و مسایل زندگی خودش را به عنوان یک زن ایرانی نشان می‌دهد.» (به نقل از ضیاء موحد، مظفری ساوجی، ۱۳۹۵: ۱۰۴ و ۱۰۳). «از مضامین شعر فروغ که در روند شعر رئالیسم اجتماعی او پیش رفته است می‌توان به مسأله زن، کودکان، درد و رنج، تنهایی و اندوه، ناامیدی، مشکلات جامعه و ... که همه اینها ریشه در واقعیت‌های زندگی او و پیرامون او دارد، اشاره کرد. فروغ علاوه بر تأثیرپذیری از اجتماع و تأثیرگذاری بر آن، دردها، رنج‌ها و احساسات خود را به شکلی انتقادی و گاه ملایم بیان می‌کرد. «فروغ با آن که از شاعران معاصر یا پیش از خود کمتر اثر پذیرفته، در مراحل کمال به سوی تغزلی پرمایه و سرشار از اندیشه‌های اجتماعی و فلسفی گراییده است.» (یا حقی، ۱۳۸۸: ۱۱۳)

«زندگی شاید آن لحظه مسدودی است / که نگاه من در نی نی چشمان تو خود را ویران می‌سازد  
... / و به آواز فناری‌ها / که به اندازه یک پنجره می‌خوانند.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۳۰۲)

«زندگی کوتاهش پر از موج‌ها و غرابت‌ها بود. شعر و زندگی‌اش به شکلی عجیب درهم آمیخته است. شعرش زندگی‌اش بود. زندگی‌اش شعرش. در تلاطم و رهایی و آزادی، چون پرنده‌ای می‌نمود که باید کلام شاعرانه را با زندگی‌پری وار خویش در می‌آمیخت. صراحت‌های بی‌شائبه فروغ فرخزاد، هم افسون‌کننده است، هم هراس‌آور.» (عابدی، ۱۳۸۰: ۶۰)

تغییرات سیاسی و اجتماعی ایران در انقلاب مشروطه و پس از آن، نگرش جامعه را نسبت به مسایل اجتماعی و سیاسی و غیره متحول کرد. یکی از این مسایل، زنان و حقوق اجتماعی آنان بود. در شعر پروین با زنانی نجیب و سازگار و مطیع مواجه هستیم که تن به رضای تقدیر داده‌اند و هم و غم آنان خانواده است. آنان اغلب دخترکانی فقیرند یا پیرزنانی خسته و مظلوم یا مادرانی نگران و نصایح‌گرنند. زنان مذکور گاه اشخاص حقیقی‌اند، گاه فرمی در دنیای خیال.

از مضامین اجتماعی مهم در اشعار فرخزاد می‌توان به مسایل زنان، یأس، عشق اشاره کرد.

### نگاه اجمالی در مضامین فروغ

در شعر فروغ زن و مسایل زنانه محور اصلی اشعار اوست. مهم‌ترین دغدغه‌اش: زن، حقوق زن در جامعه، ازدواج، همسر، شغل، موقعیت اجتماعی و ... است. نگاه او به این مسایل مخصوصاً در دوره اول شاعری پیرامون مسایل شخصی و خصوصی است، «تمام شعر فروغ، تجارب شخصی است یعنی ممکن است در یک شعر فروغ، ده لحظه خصوصی تصویر شده باشد که حتی یکی از این لحظه‌ها در مجموعه شعر شاعران قاجار وجود ندارد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۲۳)

بیش از نود درصد اشعار او درباره دختر و زن و عشق است. که با سه دیدگاه سروده است.

۱- اشعاری بیانگر عشق بی‌پروای شاعر به معشوق مرد است.

۲- اشعاری بیانگر جفای مرد و بی‌وفایی او نسبت به زن است.

۳- اشعاری بیانگر نگاه حقیرانه و هوس‌آلود مرد به زن و نادیده گرفتن حقوق زن است.

از جمله شعرهایی که در آن عشق شاعر و بی‌وفایی مرد دیده می‌شود: شعرهای شعله رمیده / اسیر، آئینه شکست / چشم به راه (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۴۶) خسته (همان: ۵۱)، ای ستاره‌ها (همان: ۶۹)، حلقه (همان: ۷۲)، صبرسنگ (همان: ۷۶)، قصه‌ای در شب (همان: ۱۲۳)، از راهی دور (همان: ۱۷۶)، ستیزه (همان: ۱۳۴) است. این اشعار گویای عشق آتشین یک زن به مرد است. زندگی در این دوره در نگاه او، بودن با معشوق است:

«دانی از زندگی چه می‌خواهم / من تو باشم تو پای تا سر تو / زندگی گر هزار باره بود / بار دیگر تو بار دیگر تو.» (همان: ۸۱).

در شعرهایی از جمله: ناآشنا (همان: ۲۳)، وداع (همان: ۲۹)، افسانه تلخ (همان: ۳۱)، اندوه (همان: ۷۴) نگاه حقیرانه و هوس‌آلود مرد به زن دیده می‌شود. در اشعار زیر نگاه جسمانی و هوس‌آلود مرد بیان شده است:

«او شراب بوسه می‌خواهد ز من / من چه گویم قلب پر امید را / او به فکر لذت و غافل که من / طالبم آن لذت جاوید را / من صفای عشق می‌خواهم از او / تا فدا سازم وجود خویش را / او تنی می‌خواهد از من آتشین / تا بسوزاند در او تشویش را.» (همان: ۲۷)

به طور کلی باید گفت فروغ آنچه که آرزوی او به عنوان یک بانوی ایرانی بود به دست نیاورد برای همین صدای زنانه‌اش پژواک یأس و ناامیدی و تنهایی است. آرمان فکری او داشتن یک زندگی ایده‌آل برای زن ایرانی بود یک نمونه آرمان زندگی زنانه را در شعر «رؤیا» در دفتر «دیوار» می‌توان دید، در این شعر، فرخزاد، مرد را شهزاده مغروری می‌نامد که با اسب سفیدش بر سنگ فرش کوچه‌های شهر ضربه می‌زند و به دنبال معشوقش می‌گردد، همه مردم آرزو دارند که او به خانه آن‌ها برود اما شهزاده مغرور به طرف خانه فرخزاد می‌رود و او را انتخاب می‌کند و شاعر همراه او از شهر غمگین رخت می‌کشد و می‌رود:

«می‌کشم همراه او زین شهر غمگین رخت / مردمان با دیده حیران / زیر لب آهسته می‌گویند دختر خوشبخت.» (همان: ۹۶)

«اما همانطور که از نام شعر آشکار است این یک رؤیاست و در واقعیت چیزی جز شکست نیست. در دوره دوم شعری نیز زن و عشق، مسئله اصلی شعر اوست، اما از سطح جسمانی و بی‌پروایی آن کم شده است زیرا شاعر به پختگی فکر و اندیشه رسیده است. در این دوره، فروغ مدعی تولد یک زن تازه است، اما همین زن تازه همیشه در محدوده حس زن زندگی کرده و همین راز لطف اوست.» (حسن بیگی، ۱۳۸۱: ۱۱۴)

بهترین نمونه را می‌توان در منظومه بلند «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» دید که در آن شاعر با بازگویی زندگی خود از عشق به مرد، بی‌وفایی و جفای مرد، شکست در عشق، تنهایی و افسردگی، ناامیدی سخن می‌گوید. «فروغ در این شعر با زبان ادبی فارسی امروز، با لحنی بسیار عاطفی و مؤثر ماجرای شکست خود را در زندگی و مخصوصاً در زندگی زناشویی و چگونه جدا شدن از مردی را که دوستش داشت به صورت خاطره‌های پراکنده مرور می‌کند.» (شمیسا، ۱۳۷۲: ۲۳) این منظومه یکی از بهترین منظومه‌های شعری ادبیات معاصر ایران است و به نوعی مانیفیست هنری فروغ است.

شعر با بیان حالات درونی آغاز می‌شود. شاعر زنی تنهاست که در آستانه فصل سرد زندگیش ایستاده و به زندگی گذشته و حال خود می‌نگرد، گذشته را مرور می‌کند. دو بند اول شعر، اظهار ناامیدی او از زمان حال است. در بند سوم شعر از اتفاق مهم زندگی می‌گوید، این



اتفاق آشنایی با یک مرد است که با شکست روبه‌رو شده است. او مانند دوره قبل بی‌پروا نیست بلکه در پشت کلمات اندوه و یأس خود را بیان می‌کند، با تفکری که از جنبه خصوصی جدا شده، شکست را به تمامی مردم تعمیم می‌دهد و نسبت به مردم بدبین است:

«و این جهان به لانه ماران مانند است / و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی است / که همچنان که تو را می‌بوسند / در ذهن خود طناب دار تو را می‌بافند.» (همان: ۳۰۱)

## زن

فروغ زنی بود معترض، معترض به ستمی که بر زنان می‌رفت و این را می‌شود در مجموعه‌های اسیر و دیوار و شیوه فکر خیامی‌اش را در منظومه عصیان هم دید. «رضا براهنی از فروغ به عنوان زبان گویای زن صامت ایرانی یاد کرده است. که توانسته آمال زنان جامعه خویش را در من فردی و معترض خود جای دهد. و فردیت خویش را تا سطح یک من انسانی و عمومی ارتقاء و توسعه بخشد. شعر او از ابتدا تا پایان عمر در تقابل با حاکمیت فرهنگ مردانه حرکت نموده است. او در مقام یک زن و نیز یک منتقد اجتماعی، شعری معترض، در عین حال عاطفی سرود.» (باقی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۵۴) در شعر «حلقه» می‌توان، دردها، رنج‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که بر زنان می‌رود، اشاره کرد:

«دخترک خنده کنان گفت که چیست / راز این حلقه زر ... / مرد حیران شد و گفت: / حلقه خوشبختی است، حلقه زندگی است.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۷۴)

زن بدون این که حق فکر کردن در سرنوشت خود داشته باشد ناخودآگاه تسلیم خواسته‌های آداب و رسوم تقیددار سنت‌ها و عصبیت‌های پیشین و خاک خورده نیاکانش بود. او در اظهار عقیده، اطمینان نفسی نداشت و در کوره پر التهاب و نیش‌های سوزان ابهام و ارتداد غوطه‌ور بود و این چنین تفکری حق اختیار را از زنان گرفته و این نوع بردگی فکری در زنان؛ ادامه داشت.

«همه گفتند: مبارک باشد / دخترک گفت: دریغا که مرا / باز در معنی آن شک باشد / سال‌ها

رفت و شبی.» (همان: ۷۵)

بند پایانی شعر شک را به یقین تبدیل می‌کند، ما دیگر با چهره با نشاط یک زن مواجه نیستیم بلکه، زنی افسرده، پریشان را می‌بینیم که بعد از سال‌ها می‌فهمد روزهایش به امید وفای شوهر به هدر رفته و حلقه، حلقه بردگی و بندگی بوده است:

«زنی افسرده نظر کرد بر آن حلقه زر/ دید در نقش فروزنده او/ روزهایی که به امید وفای شوهر/ به هدر رفته، هدر ... / حلقه بردگی و بندگی است.» (همان)

فروغ در جایی می‌گوید: «آرزوی من، آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آنها با مردان است. من به رنج‌هایی که خواهرانم در این مملکت بر اثر بی‌عدالتی‌های مردان می‌برند، کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آنها به کار می‌برم.» (لنگرودی، ج ۲، ۱۳۷۸: ۱۸۱) فروغ با توجه به تجربه‌ها و ناکامی‌ها در زندگی و عشق، به یک نگرش زنانه محض رسیده بود، و باز در این باره می‌گوید: «من اگر به اینجا رسیده‌ام، فکر می‌کنم تجربیات خودم، عامل اصلی‌اش بوده، من احتیاج داشتم در خودم رشد کنم و این رشد، زمان می‌خواست ... زبان و شکل خود را پیدا نکرده بودم توی محیط کوچک و تنگی بودم ... یک مرتبه از تمام آن حرف‌ها خالی شدم ... مجموعه‌های دیوار و عصیان در واقع دست و پا زدنی مایوسانه میان دو مرحله زندگی است.» (فرخزاد، ۱۳۸۳: ۲۵۸ و ۲۵۷) در شعر «هدیه» با زبانی ساده و عاطفی، از محصور بودن زنان در خانه حرف می‌زند، شعر با تمامی عاشقانگی‌اش، به اجتماع بسته زنان هم اشاره ظریفی دارد.

«من از نهایت شب حرف می‌زنم ... / اگر به خانه من آمدی برای من ای مهربان چراغ پیار/ و یک دریچه که از آن / به ازدحام کوچه خوشبختی بنگرم.» (همان: ۲۶۰)

«فضای شعر او محیط تهران قدیم است، جوی آب خیابان‌ها، پشت بام کاهگلی و حیاط پر از گل و زمین‌های خالی اطراف خانه‌ها، و زندگی یک زن تنها را نشان می‌دهد. ماه و شب/ آینه، خاطرات عروسی، لاله‌های چراغ، تاج عروس، گل‌ها و رنگ‌ها، زیارت و رؤیا، خیاطی و آشپزی و نظافت خانه و ظرف شستن، حساس بودن نسبت به زندگی زنانی که مدام می‌پزند و می‌روبند و می‌زاینند.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۷) اندوه زنانه در اکثر شعرهای فروغ حس می‌شود. این اندوه را می‌توان در مجموعه تولدی دیگر نیز مشاهده کرد.

«همه هستی من آیه تاریکی ست / که ترا در خود تکرار کنان / به سحرگاه شکفتن‌ها و رستن‌های ابدی خواهد برد.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۱۸۹)

تنهایی از فرصت‌هایی است که فرد به «من» بودن خویش می‌اندیشد و آن را به اطراف سیر داده؛ تا به کشف هویت خویش بپردازد. «فروغ زنی بود که گستاخانه و آشکارا به بیان حرف‌های ضد سنت خود ادامه می‌داد و جز بر محور «من» خاص خود نمی‌گشت. همان «منی» که در همه آثار او تجلی داشت. تا آنجا که می‌توان گفت «فروغ» از همان آغاز، یک شاعر «من» سرا بود شعرهایش جز در جهت تبیین و تعریف این «من» به پیش نمی‌رفت. «من» فردی و شخصی و ایرانی که بعدها در دوره دوم شاعری او توسعه یافت و به «من» اجتماعی و عمومی و جهانی او مبدل گردید.» (حقوقی، ۱۳۸۴: ۳۷) فروغ در مجموعه دوم اشعار خود، «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به شناخت والای انسانی رسیده است. فروغ در این شعر زنی را ترسیم می‌کند که در آستانه فصل سرد قرار گرفته است، زنی تنها، مأیوس و ناتوان که تمامی فصل‌ها را پشت سر گذاشته است، زنی که نجات دهنده‌اش در گور خفته است و این اشارتی است به مرگ و آرامش: «و این منم / زنی تنها / در آستانه فصلی سرد ... / نجات دهنده در گور خفته است / و خاک، خاک پذیرنده / اشارتیست به آرامش.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۸-۳۰۷)

فروغ در بیشتر اشعارش قصه خود و انسان‌های مثل خود را حکایت می‌کند، زن بارزترین چهره در شعرهای فروغ است، حکایت درد و رنج‌های او با شعر زنانه می‌آید: «آیا دوباره گیسوانم را / در باد شانه خواهم زد؟ ... / آیا دوباره زنگ در مرا به سوی انتظار صدا خواهد کرد؟» (همان: ۳۱۴-۳۱۳)

فروغ در اشعارش از حقوق زن در برابر ناعدالتی‌ها اعتراض می‌کند، که چرا زن نمی‌تواند از حقش دفاع کند و همیشه باید قفل خاموشی بر لبانش بزند: «به لبهایم مزین قفل خاموشی / که در دل قصه‌ای ناگفته دارم / ز پایم بازکن بند گران را / کزین سودا دلی آشفته دارم.» (همان: ۴۱)

«ورود زنان در میدان‌های متفاوت اجتماعی، به آنان فرصت داده است که بتوانند احساسات خود را بیان کنند و آن را در پرده پنهان ندارند. درست است که در اوایل، این حسن، خام و

نارساست ولی کم کم با رشد اندیشگی بیشتر زنان، و آزادی های بیشتری که کسب کردند، طرز فکر و احساسات آنان نیز بالا می‌رود و در اینجا باید از فروغ و ابتکار و دلیری ادبی او سخن گفت که به بیان چگونگی روحی زن ایرانی پرداخت و نماینده همجنسان خود شد. (لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۰۱)

«منم آن مرغ، آن مرغی که دیربست ... / سرودم ناله شد در سینه تنگ ... / که من باید بگویم راز خود را/ به گوش مردم عالم رسانی / طنین آتشین را.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۴۲)

«فروغ در شعرش چنان سخن می‌گوید که فرد با مرد بودنش جرأت چنین سخنان و اعترافات را ندارد ولی او با زنانگی بر آنها اعتراف می‌کند. او بر ضد سنت استضعاف زن برخاسته است.» (بهبهانی، ۱۳۸۶: ۵۵۰)

فروغ در اشعار خود با سنت مرد سالاری سرسختانه مبارزه می‌کند و از این طریق می‌خواهد به برابری حقوق زن و مرد برسد. «اصلی‌ترین عنصر شعرهای فروغ، زن با تمام ویژگی‌های خاص خود اوست. فروغ رنج می‌برد برای زن ایرانی، برای جامعه و برای بشریتی که این همه تعصبات احمقانه خرافی و مفاسد گوناگون در زندگی، آنان را به زنجیر کشیده است.» (کی‌نژاد، ۱۳۸۱: ۲۰۷) فروغ در اشعارش تنها به زن ایرانی نمی‌پردازد بلکه به زن جهانی هم می‌اندیشد، نقش زنان در اشعار فروغ آنقدر پررنگ و جلوه خاصی دارد که قهرمانانش یا خودش است یا زنان و دختران دیگر:

«می‌آیم، می‌آیم، می‌آیم / با گیسویم: ادامه بوهای زیرخاک ... / و دختری که هنوز آنجا، / در آستانه پَرعشق ایستاده، سلامی دوباره خواهم داد.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۹۷)

فروغ در اشعار خود برای زن صفت‌های گوناگونی از جمله، زن افسرده، زن دیوانه خو، زن باردار، زن ساده کامل، زن کوچک، زن ساده لوح عادی و ... ترسیم کرده است و صفت‌هایی هم برای دختران به کار برده است مانند: دختر خوشبخت، دختر نابالغ، دختران عاشق، دختر بهار و ... برای مثال نگاه کنید به نمونه‌های شعرهای زیر:

گاه می‌نالد به نزد دیگران / «کاو دگر آن دختر دیروز نیست» / «آه، آن خندان لب شاداب من» / «این زن افسرده مرموز نیست. (همان: ۶۱)

اشیاء پیرامون فروغ کاملاً با دیدی زنانه و ارزش دادن به نقش زن در خانه برای وحدت و صمیمیت بین اعضای خانواده؛ نگریسته می شود: «ظرف‌های مسین، مطبخ، چرخ خیاطی، فرش، جارو و ... که فروغ همه آنها را با هنر شاعری در کنار هم می آورد:

«مرا پناه دهید ای اجاق‌های پرآتش - ای نعل‌های خوشبختی مطبخ ... / و ای جدال روز و شب

فرش‌ها و جاروها.» (همان: ۲۷۱)

چنانچه ذکر شد نیمه اول آثار فروغ بسامد واژه‌هایی چون حزن، اندوه و تنهایی نشانگر زندگی شخصی زنی است که در چهار دیواری خانه محبوس است و در میان چنگال‌های بی‌رحم سنت آن زمان اسیر است، فروغ با دلیری و شجاعت خود، با واژه‌ها به جنگ این اسارت می‌رود و واژه‌هایی مانند، عشق، گناه، بوسه، آغوش و ... که همه اینها کلماتی هستند که حاصل اندیشه عصیانی و اعتراض فروغ محسوب می‌شوند. اما نیمه دوم آثار او، واژگان به کار رفته، نشانگر کمال گرایي و روح والای شاعره معاصر می‌باشد.

همانطور که می‌دانیم «فروغ از معدود زنانی است که کوشیده ... قالب‌ها و نگاه‌های مرد محور را بشکند و تجربه‌های وصل را به سبک و سیاقی زنانه بیازماید، به این سبب، فکر و زبان او کاملاً زنانه است.» (روشنی، ۱۳۸۳: ۶۷) فروغ در شعر دیگر، حتی تجربه خود را در مورد مسایل شخصی مانند آبستن شدن را بیان می‌کند و با این شیوه آن را عمومی می‌کند:

«مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل / که از ورای پوست، سرانگشت‌های نازکتان / مسیر جنبش کیف

آور جنینی را / دنبال می‌کند ... [و] به بوی شیر تازه می‌آمیزد.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۷۱)

او در برابر همه کسانی که وجود زن را شرّ و نقّاثه می‌نگریستند یا به او عنوان عنصر گناه و خبیثه می‌دادند، بجدّ مقابله می‌کند:

«به او جز از هوس چیزی نگفتند / در او جز جلوه ظاهر ندیدند / به هر جا رفت در گوشش

سرودند / که زن را بهرِ عشرت آفریدند.» (همان: ۳۴)

## یأس

یأس و اندوه از دیگر موضوعاتی است که بر شخصیت فروغ سایه انداخته است و روح و جان فروغ را به نا آرامی‌ها سوق داده؛ طوری که بعضاً از شدت پوچی؛ واژه‌های یأس و دل‌تنگی ویژه‌ای بر ذهنش هجوم می‌آورد که در زنان دیگر مثل خود؛ روزگار حاکم، فرصت اندیشه به لحظه‌های دل‌تنگی را نیز از آن‌ها سلب کرده بود و همه این‌ها مایوس‌کننده و دردناک است، بنابراین کلمات منفی و یأس‌آلود و سیاه در اشعار فروغ بیشتر دیده می‌شود کلماتی مانند: مبهوت، درد، تکیده، جسد، جنایت و...

«مردم، / گروه ساقط مردم / دل مرده و تکیده و مبهوت / در زیر بار شوم جسدهاشان / از غربتی به غربت دیگری رفتند / و میل دردناک جنایت / در دست‌هایشان متورم می‌شد.» (همان: ۲۵۷)

نگاه شاعر به حدی یأس آور و تیره است که حتی مجال اندیشیدن به عشق را نیز ندارد، شدت تلخی و سیاهی روزگار آنقدر شدید است که بوی مرگ همه جا را فرا گرفته است:

«در غارهای تنهایی / بیهودگی به دنیا آمد / خون بوی بنگ و افیون می‌داد / زن‌های باردار / نوزادهای بی سر زائیدند / و گاهواره‌ها از شرم / به گورها پناه آوردند.» (همان: ۲۵۷)

یأس در بین افراد به نوعی دیده می‌شود و عواقب بدی از خود بر فرد عارض می‌کند، اما در بند عوامل گوناگونی است و در اشعار فروغ، عارضه آن ریشه‌های روانی مختلفی دارد، و اثرات آن در اشخاص با هویت‌های متفاوت بروز می‌کند؛ «یأس و ناامیدی، تنهایی و اندوه و حس شکست، (مخصوصاً در زندگی خانوادگی و ازدواج)، وحسرت به دوران کودکی از مضامین انتزاعی شعر او هستند و در این راستا، البته شعر او از مایه‌های انتقادی، سیاسی و اجتماعی خالی نیست. قوانین و عرف و عادات که با او سر ستیز داشتند یا به نظر او درست و عادلانه نمی‌نمودند مورد انتقاد یا طنز یا عکس‌العمل‌های عاطفی و احساسی قرار گرفته‌اند. فروغ تنها و بدبین است.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۵۷) نمود یأس و بدبینی را می‌توان در اکثر شعرهای او مشاهده کرد.

«چه روزگار تلخ و سیاهی ... / پیغمبران گرسنه و مفلوک / از وعده‌های الهی گریختند ... / و چهره وقیح فواحش / یک هاله مقدس نورانی / مانند چتر مشتعلی می‌سوخت.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۵۶)

شرایط سخت و وارونه اجتماعی فروغ را به یاس و بدبینی کشاند و این گرایش را در فضای بسیاری از شعرهای او با به کارگیری کلماتی سیاه مانند: مرداب‌های الکل، گس مسموم، موش‌های موزی، مرده و... می‌بینیم:

«مرداب‌های الکل / با آن بخارهای گس مسموم / انبوه بی تفکر روشنفکران را / به ژرفنای خویش کشیدند / و موش‌های موزی / اوراق زرنگار کتب را / در گنج‌های کهنه جویدند.» (همان: ۲۵۶)

فروغ در ابیات زیر تصویری کاملاً وحشتناک و موهوم را ترسیم می‌کند، در چنین فضایی، اجتماع در بیماری وحشت گرفتار و اسیر است. آن هنگام که مردان گلوی یکدیگر را با کارد می‌درند و تصاویر اعدام؛ طناب دار، چشمان پر تشنج، چشم‌های له شده و ... فضا را آلوده می‌کند؛ فروغ عامل تمام بدبختی‌ها و زشتی‌ها را بی‌ایمانی و بی‌اعتقادی می‌داند که از قلب‌ها گریخته است و در بند آخر شعر با استفهام انکاری، خطاب به زندانی که آیا یأس، نقبی به سوی نور خواهد زد؟ تمام می‌شود.

گاهی جرقه‌ای، جرقه ناچیزی / این اجتماع ساکت بی جان را / یکباره از درون متلاشی می‌کرد / آن‌ها به هم هجوم می‌آوردند / مردان گلوی یکدیگر را / با کارد می‌دریدند.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۵۸)

فروغ درد کشیده‌ترین شاعر معاصر ایران است، به همین خاطر تصاویر اکثر شعرهایش را از زندگی عصبی و بیمار جامعه‌اش می‌گیرد.

«شاید هنوز هم / در پشت چشم‌های له شده، در عمق انجماد / یک چیز نیم زنده مغشوش / برجای مانده بود ... / و هیچکس نمی‌دانست / که نام آن کبوتر غمگین / کز قلب‌ها گریخته، ایمانست.» (همان: ۲۵۹)

بنابراین یأس و بدبینی نخستین مسأله‌ای است که در اشعار فروغ زیاد به چشم می‌خورد و فکر این همه بیهودگی و یأس شاعر را به پس رفت می‌کشاند.

«نمی‌توانم دیگر نمی‌توانستم / صدای پایم از انکار راه برمی‌خاست / و یأسم از صبوری روحم وسیع‌تر شده است.» (همان: ۲۷۴)

## عشق

عشق در نظر فروغ با تعاریفی که در گذشته می‌کردند، کاملاً متفاوت است، بعضی فقط در پی معنای عاطفی عشق که لحظه‌ای است؛ می‌گردند و برخی از آن مفهوم متعالی که بالاترین مرحله عشق است و در نهایت به ملکه‌ای دائمی از امید به سیر تکاملی انسان و انسانیت بدل می‌شود و در آن مرحله، عشق او برای اهداف اجتماعی و همگانی به کار می‌آید. او در مورد عشق و شعرهای عاشقانه این گونه نظر می‌دهد: «عشق در شعر امروز یا آنقدر اغراق آمیز و پرسوز و گداز است که با خطوط عصبی و عجزول زندگی جور در نمی‌آید. یا آنچنان ابتدایی است که انسان را بی اختیار به یاد «مرنو»های جفت جویانه گریه‌های نر، به پشت بام آفتابی می‌اندازد. اما من می‌خواهم از عشق به عنوان یکی از زیباترین و پاکیزه‌ترین عواطف بشری یاد کنم. حسّی که آنقدر مقدّس است که به نماز و ستایش می‌ماند، ولی متأسفانه در حدّ یک نیاز و احتیاج بدوی تنزیل کرده است.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۸۰) عشق در اشعار فروغ گاهی غم افزاست، گاهی دلربا، اما در درون فروغ لطیف است و مهیج، فروغ در شعرهایش برای عشق صفات گوناگونی را برشمرده است.

«عشق محبت، عشق دل انگیز، عشق نیاز آلود، عشق غمناک، - چرا امید بر عشق محبت بست؟ / چرا در بستر آغوش او خفت؟ / چرا راز دل دیوانه‌اش را / به گوش عاشقی بیگانه خو گفت؟» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۳۴)

«دیروز بیاد دل تو عشق دل انگیز / برپیکر خود پیرهن سبز نمودم / درآینه بر صورت خود خیره شدم باز / بند از سر گیسویم آهسته گشودم.» (همان: ۵۱)

«خلاقیت و عشق باید ناگزیر در آزادی کامل، تحقق و ادامه یابد، ذهنی که در هنگام خلاقیت، آزاد نیست، به زایش و آفرینش سزاوار خود نیز نایل نمی‌شود. همچنانکه تمامیت عشق نیز تا هنگامی تجربه‌ای دست نیافتنی است که عوامل مخالف آن، آن را به بند کشند، یا نفی کنند، یا بر آن زخم زنند. یعنی؛ تا زمانی که چنین عوامل نفی کننده وجود داشته باشد، آدمی به آزادی عشق دست نمی‌یابد و سرنوشت عشق تراژیک می‌ماند.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۵۶ و ۵۸۵) بنابراین، این نقصی که برای دیگری هنوز مختل و لاینحل مانده؛ در شخصیت پر عاطفه فروغ به تکامل دست یافته است. طوری که در اشعارش این گونه می‌سراید:



«من عریانم، عریانم، عریانم ... / من این جزیره سرگردان را / از انقلاب اقیانوس / وانفجار کوه گذر داده‌ام.../ که از حقیر شدن ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۳۱۱)

عشق بیان احساسات فردی به فرد دیگر یا به اجتماع اطراف خود است در اینجا فروغ عشق به فرد دیگر را که در تعالی شخصیت و سازندگی خانواده خوشبخت اهمیت دارد مطرح می‌کند. چرا که خوشبختی از خانواده کوچک آغاز شود اثرات آن بر اجتماع تأثیر مستقیم دارد و افراد بانشاط نقش مثبت بر همدیگر و اجتماع می‌گذارند. «ذات عشق همیشه اجتماعی است. به همین سبب چه مرد و چه زن، اگر براستی عاشق شده‌اند، چار و ناچار، تصویری را که جامعه از آن‌ها ساخته است درهم شکسته‌اند. منتهی سهم این درهم شکستن، در هر جامعه، یا در هر دوره‌ای، فرق می‌کرده است. سهم عمده گاه از آن زن، و گاه از آن مرد و گاه نیز از آن خود رابطه بوده است. ضمن آنکه در فرهنگ مرد- پدر سالار، سهم مواجهه زن اساساً چربیده است. باز دارنده‌های اجتماعی ذهنی، از آغاز در جامعه‌های مرد سالار، عشق را به صورت «مناهی» و داوری‌های اخلاقی، اجتماعی، بهداشت و ... سرکوب کرده است. از یک سو جابه‌جاگیری عشق و هوس، و تعبیر هوس آمیز داشتن از عشق، یکی از بازدارنده‌های مؤثر بوده است. که از احساس جرم و سرزنش و مکافات‌هایی در ردیف جنایت نیز جدا نبوده است...» (مختاری، ۱۳۷۸: ۳-۵۹۰)

«از تو تنها بوی خاموشی گرفت / پیکرم بوی هماغوشی گرفت ... / عشق چون در سینه ام بیدار شد / این دگر من نیستم / حیف از آن عمری که با من زیستم.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۳۰ و ۲۲۹)

«بنابر این عشق اگر در بی‌واسطگی مطلوب و سزاوار، یعنی در قلمرو آزادی، تحقق یابد، دیگری و من، براستی مکملی در اعتلای انسانی خواهیم ماند.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۸۹)

«فرخزاد بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با چاپ «تولد دیگری» به شعر اجتماعی روی می‌آورد، آنچه او در شعرهای اجتماعی‌اش به دنبال مطرح کردن است، تباهی و زوال ارزش‌ها، عدم دوستی انسان‌ها و تضاد و تبعیض‌ها در جامعه است؛ در چند شعر برجسته، چهره‌ای از جامعه رو به زوال عصر شاهنشاهی را به زیبایی تصویر کرده است. مهم‌ترین اشعار اجتماعی او: عروسک کوکی، آیه‌های زمینی، ای مرز پرگهر و دلم برای باغچه می‌سوزد، است. نمونه آن، شعر «ای مرز پرگهر» که در آن با طنزی تلخ تضادهای اجتماعی جامعه‌اش را بیان می‌کند. خودش درباره این شعر

می‌گوید: «ای مرز پر گهر» خود یک اجتماع است. یک اجتماعی است که اگر نمی‌تواند حرف‌های جدی‌اش را با فریاد بگوید، لاقبل با شوخی و مسخره‌گی می‌تواند بگوید.» (اسماعیلی و صدرات، ۱۳۸۰: ۱۷۱)

فروغ در یک بند، فضای اجتماعی خفقانی را اینگونه بیان می‌کند که از هر جای آن بوی مرگ می‌آید و از هر طرف که بروی به میدان اعدام می‌رسی. او به طنز می‌گوید این اعدام‌ها به خاطر دید باز وسیعی است که توده سازنده جامعه دارند و خدا را شکر او در میان چنین توده‌ای پا به عرصه هستی نهاده است: «من در میان توده سازنده‌ای قدم به عرصه هستی نهاده‌ام / که گرچه نان ندارد اما به جای آن / میدان دید باز و وسیعی دارد که مرزهای فعلی جغرافیائی‌اش / از جانب شمال به میدان پر طراوت و سبز تیر / و از جنوب به میدان باستانی اعدام / و در مناطق پرازدحام به میدان توپ خانه رسیده است.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۲۸۵).

«یکی دیگر از مظاهر توجه شاعر به جامعه خویش و مشکلات آن، انحطاط اخلاقی و اجتماعی است. خطاب شاعر در قطعه‌ای به نام «تنها صداست که می‌ماند» به انحطاط اخلاقی و اجتماعی کل جامعه ایران اشاره می‌کند.» (م. آزاد، ۱۳۷۶: ۲۶۸).

فروغ جامعه فاسد زمان خویش را چون مردابی می‌بیند که محل تخم‌ریزی حشرات شده است. هم چنین بر این باور است که افکار فاسدی در جامعه رواج یافته که گویی از اذهان اجساد فاسد تراویده‌اند: «چه می‌تواند باشد مرداب / چه می‌تواند باشد جز جای تخم‌ریزی حشرات فاسد / افکار سردخانه را جنازه‌های باد کرده رقم می‌زنند / نامرد در سیاهی / فقدان مردی‌اش را پنهان کرده است.» (فرخزاد، ۱۳۸۵: ۳۷۳)

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدبینی، یأس و ناامیدی ویژگی‌های شاخص روشنفکران جامعه شد. نیهلیسم و پوچ‌گرایی که از تأثیرات فرهنگ غرب بود بر جامعه روشن‌فکری حاکم گردید. فروغ نیز در شعر «آیه‌های زمینی» با اشاره به انحطاط جامعه، تصویر وحشتناکی از جامعه و مردمانش به تصویر می‌کشد. او از انسان‌هایی سخن می‌گوید که به آینده هیچ امید ندارند. ترس خورده و سردرگمند و خطوط زندگیشان بر آب ترسیم شده است.

و هیچ کس / دیگر به هیچ چیز نیندیشید / در غارهای تنهایی / بیهودگی به دنیا آمد / به گورها  
پناه آوردند / چه روزگار تلخ و سیاهی / نان نیروی شگفت رسالت را مغلوب بود (همان: ۲۶۵)

در شعر «دلم برای باغچه می سوزد» شاعر مثل یک مصلح اجتماعی، نگران خزانگی و انهدام  
باغچه است و باغچه نماد ایران است. در این شعر، پدر، مادر، خواهر، برادر هرکدام نماد یک قشر  
از جامعه است که هیچکدام کاری برای بهبودی اجتماع نمی کنند و در نهایت فروغ احساس  
می کند، که سرزمین اش رو به نابودی می رود او مثل فرد دلسوزی برای باغچه دل می سوزاند، اما  
قدرت عملی ندارد چون که روحیه لطیف زنانه دارد مثل زن دلسوزی نگران انهدام باغچه است.

«و فکر می کنم که باغچه را می شود به بیمارستان برد ... / و قلب باغچه در زیر آفتاب ورم  
کرده است / و ذهن باغچه دارد آرام آرام / از خاطرات سبز تهی می شود.» (همان: ۳۲۳)

## نتیجه‌گیری

درون‌مایه‌های اجتماعی از جمله مهم‌ترین رویکردهای شعری ایران از مشروطه تاکنون بوده است. پروین در بسیاری از اشعار خود چهره فقر و محرومیت را با همه ابعاد و جوانب آن به تصویر می‌کشد و در برخی از اشعارش با ریشه‌یابی و تحلیل این پدیده، نقش نهان و آشکار فقرآفرینان و سودجویان را در چهره‌های مختلف و ظاهراً ذی‌الصلاح بر ملا می‌سازد. او در برخی از اشعار خویش به جامعه زنان توجهی خاص دارد و از حقوق زنان دفاع می‌کند و سیمای واقعی زن جامعه‌اش را به تصویر می‌کشد. فروغ در بیان شعرهای اجتماعی شاعر توانایی است. در دوره نخست شاعری، توجه او به نابرابری زن و مرد در جامعه مرد سالار است، اما در دوره دوم به عنوان یک شاعر متعهد در قبال جامعه‌اش احساس مسئولیت می‌کند. شعرهای اجتماعی فروغ بیانگر اوضاع آشفته جامعه است. او از ویژگی‌های منزجر و نفرت‌زای اجتماع همچون: نابرابری‌های اجتماعی، تضادها، فقر و بی‌عدالتی‌ها و ... سخن می‌گوید.

فهرست منابع و مآخذ

الف: کتابنامه

- ۱ - آجودانی، ماشالله، (۱۳۸۲)، *مشروطه ایرانی*، تهران، اختران، چاپ اول.
- ۲ - \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، *یا مرگ یا تجدد*، تهران، اختران، چاپ چهارم.
- ۳ - اسماعیلی، امیر و ابوالقاسم صدرات، (۱۳۸۰)، *جاودانه فروغ فرخزاد*، تهران: نشر مرجان.
- ۴ - ایگلتون، تری، (۱۳۸۰)، *پیش درآمدی بر نظریه ادبی*، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکزی، چاپ دوم.
- ۵ - باقی نژاد، عباس، (۱۳۸۷)، *تأملی در ادبیات امروز*، تهران: کتاب پارسه، چاپ اول.
- ۶ - بهبهانی، سیمین، (۱۳۸۶)، *یاد بعضی نفرات*، تهران: نگاه.
- ۷ - پرهام، سیروس، (۱۳۴۵)، *رنالیسم و ضد رنالیسم*، تهران: نیل.
- ۸ - حسن بیگی، محمدرضا، ۱۳۸۱، *پری کوچک غمگین (زندگی و شعر فروغ فرخزاد)*، تهران: کوشش.
- ۹ - روشنی، رضا، (۱۳۸۳)، *من فروغ*، تهران، نگیما، چاپ اول.
- ۱۰ - شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۳)، *ادوار شعر فارسی (از مشروطیت تا سقوط سلطنت)*، تهران: سخن.
- ۱۱ - شمس لنگرودی، محمد، (۱۳۷۸)، *تاریخ تحلیلی شعر نو*، تهران: مرکز.
- ۱۲ - شمیسا، سیروس، (۱۳۷۲)، *نگاهی به فروغ*، تهران: مروارید.
- ۱۳ - \_\_\_\_\_، (۱۳۸۳)، *راهنمای ادبیات معاصر*، تهران: میترا، چاپ اول.
- ۱۴ - عابدی، کامیار، (۱۳۸۰)، *به رغم پنجره‌های بسته (شعر معاصر ایران)*، تهران: کتاب نادر، چاپ اول.
- ۱۵ - کی نژاد، افسانه، (۱۳۸۲)، *فریاد در همه*، تهران: آفرینش.
- ۱۶ - گرانت، دیمیان، (۱۳۸۵)، *رنالیسم اروپایی*، ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- ۱۷ - فرخزاد، فروغ، (۱۳۸۵)، *دیوان اشعار*، تهران: مجید.
- ۱۸ - فتوحی، محمود، (۱۳۸۵)، *رنالیسم در ایران*، تهران: دانشگاه تربیت معلم.

- ۱۹ م. آزاد، (محمود مشرف آزاد تهرانی)، (۱۳۷۶)، پریشادخت شعر، زندگی و شعر فروغ فرخزاد، تهران: ثالث.
- ۲۰ مختاری، محمد، (۱۳۷۸)، انسان در شعر معاصر، تهران: توس، چاپ دوم.
- ۲۱ مظفری ساوجی، مهدی، (۱۳۹۵)، پنهان در آینه، گفتگو با ضیاء موحد، تهران: هرمس، چاپ اول.
- ۲۲ هاترید، پیر، (۱۳۸۵)، مکتب‌های ادبی، ترجمه رضا سیدحسینی، تهران: جهانگیر، چاپ چهاردهم.
- ۲۳ یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۸)، جویبار لحظه‌ها، جریان‌های ادبیات معاصر فارسی (نظم و نثر)، تهران: جامی، چاپ یازدهم.

#### ب : مقاله‌ها

۱. رخشنده، سیده اکرم و نعمتی، معصومه، (۱۳۹۳)، تحلیل مقایسه اشعار نازک‌الملانکه و فروغ فرخزاد از منظر نقد اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی پژوهش‌نامه، سال ۵، شماره ۱، صص: ۵۸-۴۱.